

پژوهش‌های جغرافیای انسانی، شماره ۷۸، زمستان ۱۳۹۰
صص. ۲۲-۱

ژئوپلیتیک از نگاهی دیگر: تمرکززدایی از دانش / قدرت

درّه میرحیدر - استاد دانشکده جغرافیا، دانشگاه تهران
رسول افزلی - دانشیار دانشکده جغرافیا، دانشگاه تهران
اسکندر مرادی* - استادیار دانشگاه پیام نور، استان کردستان

پذیرش مقاله: ۱۳۸۸/۹/۱۷ تأیید نهایی: ۱۳۸۹/۱۱/۴

چکیده

هدف اصلی این مقاله تمرکززدایی از ماهیت استعلایی، جانب‌دار و انضمامی دانش ژئوپلیتیک است. برای دستیابی به این هدف، از رویکرد تفسیری و رهیافت پست‌مدرنیستی بهره گرفته شده است. هرمنوتیک بر این ادعا متکی است که روش هرگز نمی‌تواند ضامن دستیابی به حقیقت باشد. رویکرد تفسیری و رهیافت پست‌مدرنیستی آمیزه‌ای از نگرش‌های ساختارگرا و هرمنوتیکی در اندیشه‌های نیچه، ویتگنشتاین، هایدگر، لاکان، دریدا و فوکو است. نوشته‌ی حاضر نشان می‌دهد که ژئوپلیتیک پست‌مدرن از تعریف ماهیت خود و تأکید بر روشی خاص روی‌گردان شده و به‌جای آن، به تفسیر مفاهیم و سازه‌ها و همچنین دایره‌ی شمولیت خود روی آورده است. پرسش از چیستی بخشی از پروبلماطیک فلسفه‌ی غربی است، به‌جای پرسش "ژئوپلیتیک چیست" از مفاهیم این حوزه از دانش / قدرت انسانی؛ دولت، قدرت، سرزمین، حاکمیت، امنیت، هویت و فضا ساختارزدایی شده است.

کلیدواژه‌ها: ژئوپلیتیک، دانش - قدرت، گفتمان، ایدئولوژی، فضا، سرزمین، دولت.

مقدمه

پندار ژئوپلیتیکی^۱ همواره بر یکسری مفاهیم استعلایی^۲، جانب‌دار و انضمامی تمرکز داشته است. به‌گفته‌ی دیگر، معرفت ژئوپلیتیکی گفتمانی فرادستی، حاکمیت‌گرا، دولتی، غرب‌محور، مردسالار و ایدئولوژیک بوده است. ژئوپلیتیک نخست بر اساس انگاره‌ی سرزمینی و بازنمایی این انگاره در حاکمیت ملی، به ابزاری در دست قدرت‌های توسعه‌طلب و سپس با تکیه بر معرفت علمی، به توجیه‌گر عمل^۳ دولت در عرصه‌ی سیاست خارجی تبدیل شد. هرچند ژئوپلیتیک را می‌توان

نوعی ایدئولوژی دولت‌محور در عرصه‌ی سیاست خارجی و مانیفست اجرایی در حوزه‌ی سیاست داخلی دانست، اما در دوره‌ی جنگ سرد، بیش از هر دوره‌ی دیگری انگاره‌ی ایدئولوژی، گفتمان ژئوپلیتیکی را تحت‌الشعاع خود قرار داد. در سال‌های پایانی و دوره‌ی بعد از جنگ سرد، حوزه‌های مختلف علوم انسانی و اجتماعی دچار تحولات عمیق معرفت‌شناختی شدند تا جایی که متخصصان این حوزه‌ها ناچار به بازنگری در تعریف ماهیت، مفاهیم و روش‌شناسی خود شدند. بسیاری از پژوهشگران به رویکردهای تفسیری در زمینه‌ی روش و تعریف روی آوردند که دلیل عمده آن قبل از هر چیز توافق نداشتن بر سر یک تعریف یا روشی خاص بود. دانش ژئوپلیتیک نیز به‌عنوان حوزه‌ای معرفتی از علوم انسانی و اجتماعی باز نماند و دچار تحولات معرفتی در عرصه‌ی تعریف مفاهیم و روش خود شد. به‌نظر می‌رسد ژئوپلیتیک در دوره‌ی بعد از جنگ سرد از تعریف ماهیت خود و تأکید بر روشی خاص روی‌گردان شده و به‌جای آن به تفسیر مبانی و توضیح دایره‌ی شمولیت خود روی آورده است.

پرسش اصلی این مقاله این است که با توجه به رویکرد تفسیری در حوزه‌ی معرفتی ژئوپلیتیک، آیا می‌توان ماهیت ژئوپلیتیک را بر مبنای پرسش بنیادین "ژئوپلیتیک چیست"، توضیح داد؟ اگر پاسخ منفی است، ماهیت ژئوپلیتیک را باید بر اساس کدام پرسش بنیادین تفسیر نمود؟ به‌عبارت دیگر، چه چیز در حوزه‌ی ژئوپلیتیک قرار می‌گیرد یا ژئوپلیتیک شامل چه چیزی نمی‌شود؟

در مقاله‌ی حاضر تلاش شده است که با استفاده از رویکرد تفسیری و رهیافت پست‌مدرنیستی به پرسش یاد شده پاسخ داده شود. رویکرد تفسیری و رهیافت پست‌مدرنیستی در اصل بر اساس این پیش‌فرض ذهنی - فلسفی و غیرعینی است که "پرسش چیست" نمی‌تواند ماهیت دانش ژئوپلیتیک را تعیین کند، هر چند فرض این است که ماهیت "جواب چیست" را تعیین می‌کند.

مبانی نظری

اصولاً مسائل ژئوپلیتیکی پیرامون محور دولت و دولت ملی مطرح شده‌اند. به‌گفته‌ای دیگر، دولت، مرجع اصلی تمامی مفاهیم اساسی در دانش ژئوپلیتیک انگاشته شده است. فرض بر این بوده است که قدرت، تنها در ساختار دولت متمرکز است. قلمرو نیز مفهومی ثابت و تغییرناپذیر برای دولت ملی محسوب شده است. تمام مسائل و ساختارهای اجتماعی - سیاسی نیز به قلمرو و سرزمین دولت محدود شده است. به‌طورکلی، ماهیت ژئوپلیتیک، ماهیت دولت و گفتمان ژئوپلیتیکی، پراکتیس دولت و پژوهش ژئوپلیتیکی، ضرورتاً پژوهش در ماهیت دولت بوده است. پرسش بنیادین "ژئوپلیتیک چیست" نیز در واقع پرسش از ماهیت دولت و دولت ملی بوده است. به‌گفته‌ای دیگر ماهیت دولت، ماهیت ژئوپلیتیک بوده است.

همچنین باید توجه داشت، ژئوپلیتیک را نباید محدود به زمانی کرد که "رودولف کیلن" برای نخستین بار این واژه را در مقاله‌ای درباره‌ی مرزهای سوئد به کار برد. ژئوپلیتیک از عناصر مدرنیته است. پراکتیس واقعی ژئوپلیتیک زمانی شروع شد که اروپاییان برای اولین بار در اواخر قرن پانزده و اوایل قرن شانزدهم با بقیه مناطق جهان برخورد کردند (Agnew, 1998, 15).

پندار ژئوپلیتیکی، بر پایه‌ی گفتمان‌های مختلف ژئوپلیتیکی در دوره‌های خاص تاریخی بوده است. نخستین گفتمان پراکتیس ژئوپلیتیک، مفهوم قلمرو^۱ و قلمروخواهی^۲ بود. ریشه‌های این گفتمان به اواخر قرن پانزده و اوایل قرن شانزدهم برمی‌گردد. دومین گفتمان پراکتیس ژئوپلیتیک، بر اساس انگاره‌ی تمدن مشخص اروپایی و برتری این تمدن نسبت به سایر تمدن‌ها بود. در اواخر قرن نوزده و اوایل قرن بیستم نیز ژئوپلیتیک علمی تحت تأثیر تفکر دکارتی در حوزه‌ی علوم، به نوعی ایدئولوژی دولت‌محور تبدیل شد. در دوره‌ی جنگ سرد بیشتر از هر دوره‌ی دیگری گفتمان ایدئولوژی حوزه‌ی مفاهیم و پراکتیس ژئوپلیتیک را تحت تأثیر قرار داد. در واقع در هر دوره از نظم ژئوپلیتیکی، ماهیت ژئوپلیتیک بر اساس یک‌سری مفاهیم استعلایی و دولت‌محور و مردسالار توضیح داده شده است. در حوزه‌ی روش نیز اثبات‌گرایی و عقلانیت ابزاری گفتمان مسلط بوده است.

در نیمه‌ی دوم قرن بیستم، به‌ویژه بعد از تظاهرات دانشجویی ۱۹۶۸ پاریس، بنیان‌های عقلانیت ابزاری و روش اثباتی به‌شدت مورد انتقاد قرار گرفتند. مکتب فرانکفورت پیش‌تاز نقد عقلانیت ابزاری و تفکر پوزیتیویستی بود. در حوزه‌ی جغرافیا نیز دیوید هاروی از پیشگامان نقد علم‌زدگی و روش‌محوری محسوب می‌شود.

فرض اصلی این مقاله این است که ماهیت ژئوپلیتیک را نمی‌توان بر اساس پرسش "ژئوپلیتیک چیست" توضیح داد. به‌عبارتی دیگر، ژئوپلیتیک، ماهیتی یک‌دست و توحید یافته که در ساختار دولت متجلی شده باشد، ندارد. ماهیت ژئوپلیتیک نمی‌تواند بر اساس مفاهیم جانب‌دار و استعلایی دولت‌محور و مردسالار باشد. بُعد دیگر این فرضیه این که، به نظر می‌رسد ماهیت ژئوپلیتیک بر اساس پرسش "ژئوپلیتیک شامل چه چیزی نمی‌شود" بهتر قابل توضیح و درک است تا این که پرسش شود "ژئوپلیتیک چیست".

روش تحقیق

روش مورد استفاده در این پژوهش رویکرد تفسیری یا هرمنوتیکی و رهیافت پست‌مدرنیستی است. هرمنوتیک^۳ واژه‌ای یونانی به معنای روشن و قابل فهم کردن است. در اساطیر یونان، هرمس پیام‌آور خدایان، پیام‌های اغلب رمزی خدایان را برای میرابان شرح می‌دهد (احمدی، مهاجر، نبوی، ۱۳۷۹، ۹). گفتنی است که مفهوم "روش"^۴ در مورد تفسیر چالش‌برانگیز است. بهتر است که به‌جای اصطلاح "روش" از واژه‌ی "رویکرد" و "رهیافت"^۵ استفاده کرد. رویکرد تفسیری، تلاشی برای دستیابی به معنی^۶ از طریق تفسیر^۷ متن^۸ است. این رویکرد، میان تبیین^۹ و تفهیم^{۱۰} تفاوت می‌گذارد، بدین بیان که تبیین به‌دست دادن علل عام از حوادث است. تبیین در واقع رویکردی اثباتی است؛ اما تفهیم،

1. Territory
2. Territoriality
3. Hermeneutics
4. Method
5. Approach
6. Meaning
7. Interpretation
8. Text
9. Explanation
10. Understanding

کشف معانی نهفته در بستری اجتماعی، تاریخی و زبانی است. دیدگاه‌های تفسیری، تبیین را برای توضیح رفتارهای سیاسی کافی نمی‌داند و در مقابل از تفهیم پدیده‌های سیاسی و اجتماعی سخن می‌گویند (معینی علمداری، ۱۳۸۵، ۱۵۳). رویکرد تفسیری رویکردی معناکاوانه است (رهبری، ۱۳۸۵، ۱۵). فهم در فرایند ساده و روشن مواجه با موضوعی معین و گردآوری اطلاعات لازم خلاصه نمی‌شود، فهم نیازمند تفسیر است (دیوید کوزنزهوی، ۱۳۷۱، ۱۳۷). این رهیافت آمیزه‌ای از نگرش‌های ساختارگرا و هرمنوتیکی در اندیشه‌های نیچه، ویتگنشتاین، هایدگر، لاکان، دریدا و فوکو است. ریشه‌های ژرف این رهیافت را باید در جنبش رمانتیک و ضد روشنگری اروپا یافت. اندیشه‌های هرمنوتیکی و پست‌مدرنیستی در مقابل علم‌گرایی، تجربه‌گرایی، عقل‌گرایی و پوزیتیویسم در اشکال گوناگون موضع می‌گیرند و از سنت و زبان و تاریخ به‌منزله‌ی پیش‌زمینه‌ی فهم دفاع می‌کنند (بشیریه، ۱۳۸۴، ۲۹۹). تحلیل گفتمان در زمینه‌ی درک و فهم رویکرد تفسیری پرهیزناپذیر است. به‌گفته‌ی "گادامر" پرسش اصلی در هرمنوتیک فلسفی این نیست که "ما چه می‌کنیم" یا "چه می‌خواهیم بکنیم"، بلکه پرسش این است که "چه چیز فراسوی اراده و کنش ما رخ می‌دهد" (احمدی، بابک، ۱۳۸۰، ۵۷۰).

فهم ژئوپلیتیک

منظور از فهم ژئوپلیتیک، بررسی و کشف سرآغاز ظهور و یا نقطه‌ی عطف طلوع دانش‌واره^۱ و یا ذکر آرشویی از احکام ژئوپلیتیکی نیست. چرا که تاریخی‌نگری^۲ نمی‌تواند کارکرد گفتمانی ژئوپلیتیک را کشف نماید. دیدگاه تاریخی خود بر پایه‌ی این فرض است که تحول گفتمانی همواره بر محور تکامل بنیان‌یافته و گفتمان حاضر و حاکم را موجه‌تر و علمی‌تر به رخ می‌کشاند. در دیدگاه تاریخی، همواره اراده‌ی معطوف به ضرورت و حتمیت مستور است که نفی نقد ضرورت را به‌دنبال دارد. نفی نقد ضرورت، از ویژگی‌های گفتمان ژئوپلیتیک بوده و همیشه این دانش/قدرت را نه‌تنها در تفکری اثباتی محدود نموده، بلکه خود را نیز در گفتمانی که خود محصول آنست گرفتار کرده است. محصول گفتمان ژئوپلیتیک، خود ژئوپلیتیک و نفی ژئوپلیتیک دیگر است. خود ژئوپلیتیک که می‌توان آن را استراتژی ژئوپلیتیک نامید بر اساس تقابل‌های دوتایی برتر/فروتر، مدرن/عقب‌افتاده، متمدن/وحشی و روایت‌هایی از این قبیل است.

اگر پرسش بنیادین "ژئوپلیتیک چیست" مبنا قرار داده شود، باید به زمانی رجوع کرد که رابطه‌ی قدرت و سرزمین مشغله‌ی ذهنی متفکرانی چون ارسطو^۳ و ژان بودن^۴ شد (Ladis, 1960, 16-63). ارسطو پرسش‌های بنیادینی را مطرح مطرح کرد که ما امروزه به آن صفت ژئوپلیتیکی می‌دهیم. وی به مطالعه‌ی آثار محیطی بر رفتارهای انسانی و شرایط اقتصادی و نظامی دولت پرداخت. از جمله موضوع‌های مورد علاقه‌ی ارسطو، بحث دولت مطلوب^۵ بود. نظریه‌های اقلیمی اقلیمی ژان بودن فرانسوی نیز در حوزه‌ی ژئوپلیتیک قرار می‌گیرد. وی تأکید می‌کرد که باید دولت‌ها قوانین محیط

1. Pseudoscience

2. Historicism

3. Aristotle (384BC-322BC)

4. Jean Bodin (1530-1596)

5. Ideal state

طبیعی خود را مورد توجه قرار دهند. نظریه‌ی ژان بودن بعدها در آثار میلتنون^۱ و منتسکیو^۲ بازخورد یافت. ارسطو و ژان بودن در پی کشف قوانینی در طبیعت بودند که به فعالیت‌های انسانی شکل ویژه‌ای می‌بخشید.

با افول علم در اروپای قرون میانه، جغرافی‌دانان مسلمان در توسعه‌ی علم و به‌ویژه علوم جغرافیایی نقش بسزایی ایفا کردند. عبدالرحمن ابن خلدون (۱۴۰۵-۱۳۳۲) در کتاب "مقدمه" پژوهش‌های گسترده‌ای در باب یک‌سری از مفاهیمی انجام داد که امروزه از علایق و موضوعات اساسی جغرافی‌دانان سیاسی و اندیشمندان و پژوهشگران ژئوپلیتیک است. وی به شرح دولت، ملت، بادیه‌نشینی و شهرنشینی، مفهوم عصبیت و ظهور و سقوط حکومت‌ها پرداخت. ابن خلدون نوعی نظریه‌ی ارگانیک درباره‌ی تغییر و تحول دولت‌ها و حکومت‌ها ارائه کرد. از مفاهیم اساسی مقدمه، مفهوم "عصبیت" است. ابن خلدون عصبیت را عامل مهمی در حمایت، دفاع، توسعه‌طلبی و نیروی فرمانروایی می‌داند (ابن خلدون، ۱۳۶۹، ۲۵۶).

اما اگر شیوه‌ی پژوهش خود را به همین روش ادامه دهیم، روایت ما چیزی جز آرشویی از احکام ژئوپلیتیک نخواهد بود که به مرور به نوعی حتمیت، قطعیت و ضرورت علمی تبدیل شده است. در این صورت تحقیق، تنها مجموعه‌ای از نظریه‌هایی محسوب می‌شود که می‌توان آن را تاریخ نظریه‌ها و تفکرات ژئوپلیتیک نامید. آنچه در این نوشته مد نظر است، تاریخ اندیشه‌ها یا نظریه‌هایی که می‌توان آن را ژئوپلیتیک نامید نیست؛ بلکه پراکتیس و کردار ژئوپلیتیک است. اگر پراکتیس و کردار را مبنا و نقطه‌ی آغازین قرار دهیم، ژئوپلیتیک در همان سپیده‌دم رنسانس^۳ گفتمان مسلط جغرافیا بوده است. جغرافیا از دوره‌ی رنسانس به بعد، نه تنها دانش کشف سرزمین‌های ناشناخته و محصول طبیعت، بلکه استراتژی قدرت برای اشغال، کنترل و سازماندهی فضا بوده است. به گفته‌ی دیگر فضای جغرافیایی محصول صرف طبیعت نیست، بلکه بهره‌ی استراتژی جغرافیایی است. پراکتیس جغرافیا بر پایه‌ی این گفتمان بود که هر فضایی از جهان باید کشف شود، به تصویر درآید و در پایان کنترل شود.

از قرن شانزدهم به بعد اشکال توصیفی و کارتوگرافیکی دانش که جغرافیا نامیده شد و در خدمت حاکمیت قرار گرفت به سختی می‌تواند معنای غیر از معنای سیاسی داشته باشد. برای مدافعان توسعه‌طلبی، جغرافیا تحمیل سیاست خارجی بود. شکلی از دانش بود که در پایتخت‌های امپراطوری تکوین یافت و در راستای قلمروسازی فضا به کار گرفته شد. جغرافیا شامل آن چیزی نبود که از قبل توسط زمین مهیا شده بود، بلکه متن فعال^۴ زمین بود که به دست دولت‌های امپراطوری تمرکزگرا و توسعه‌طلب نگاشته شد. جغرافیا اسم نبود بلکه فعل یعنی تصویر^۵ و نگارش زمین^۶ از جانب دولت‌های جاه‌طلبی بود که به دنبال اشغال و کنترل فضا و تحمیل دیدگاه‌های فرهنگی و منافع اقتصادی خود بودند (Tuthail, 1996, 2).

1. John Milton (1608-1674)
 2. Montesquieu (1689-1755)
 3. Renaissance
 4. Active writing
 5. Geo-graphing
 6. Earth-writing

دانش - قدرت

واژه‌ی دانش - قدرت از مفاهیم اساسی روش‌شناسی "میشیل فوکو" است. فوکو به‌ویژه در تبارشناسی دانش تأکید می‌کند که دانش و قدرت بر یکدیگر دلالت دارند. وی تأکید می‌کند که هیچ رابطه‌ی قدرتی بدون تأسیس حوزه‌ای از دانش مربوط به آن وجود ندارد. به‌طور هم‌زمان هیچ دانشی بدون پیش‌فرض و تأسیس روابط قدرت ممکن نیست (Foucault, 1979, 27). فهم ژئوپلیتیک به مثابه یک دانش، بدون توجه به رابطه‌ی آن با مفهوم قدرت ناقص و ناکارآمد خواهد بود. اصطلاح ژئوپلیتیک ایده‌های مربوط به جنگ، امپراطوری و دیپلماسی را تحریک می‌کند (Flint, 2006, 13).

اگر رهیافت تفسیری و رویکرد پست‌مدرنیستی را مبنای این روایت قرار دهیم، ژئوپلیتیک یا اشکال سیاسی دانش جغرافیایی روشی ویژه و منحصربه‌فرد برای بررسی روابط انسان و جغرافیا به‌طور عام و رفتار سیاسی انسان و محیط به‌طور خاص نیست، بلکه پراکتیسی ویژه و گفتمانی خاص است که بر یک‌سری مفاهیم عمدتاً سیاسی دلالت دارد که در رأس حاکمیت تمرکز یافته است. به‌گفته‌ای دیگر، ژئوپلیتیک، نوعی فناوری قدرت محسوب می‌شود. اگر ژئوپلیتیک را نه یک دیسیپلین^۱ بلکه یک گفتمان و پراکتیس در نظر گرفت، ملاحظه موارد زیر برای فهم پروبلماتیک^۲ ژئوپلیتیک ضروری است:

اول: ژئوپلیتیک متکی بر داده‌های از پیش تعیین شده جغرافیایی نیست، بلکه نوعی گفتمان و شکلی از دانش/ قدرت است. همان‌طوری که فوکو می‌گوید: "دانش و قدرت بر یکدیگر دلالت دارند". دانش نوعی فرآورده قدرت است. قدرت نیز بر اساس اصول دانش پایه، نظارت، سازماندهی، کنترل و استراتژی خود را بسط و گسترش می‌دهد. قدرت در سایه‌ی دانش همه چیز را رؤیت‌پذیر می‌کند. گفتمان جغرافیایی/ ژئوپلیتیک قدرت با استفاده از تکنیک‌ها و روش‌های کارتوگرافیکی، فضای جغرافیایی را به فضایی قابل دید و کنترل‌پذیر تبدیل می‌کند. این فضا محصولی طبیعی نیست، بلکه فرآورده‌ای از فرآورده‌های قدرت است.

دوم: عوامل ژئوپلیتیک ربطی به این که جهانی بیرون از اندیشه وجود دارد، یعنی امر واقع^۳ و یا تقابل رئالیزم / ایده‌آلیزم ندارد. این پذیرفتنی نیست که عوامل و یا ابژه‌های ژئوپلیتیک در بیرون از اندیشه وجود دارند. البته باید توجه داشت که منظور، انکار امر واقع و یا ابژه ژئوپلیتیک نیست، بلکه ما تنها به ساختارهای گفتمانی که ادراک ما از امر واقع را تعیین می‌کنند، دسترسی داریم. نحوه‌ی تفسیر ما از ابژه‌های ژئوپلیتیک، وابسته به ساختارهای گفتمانی است.

سوم: روابط عمومی قدرت که در آن دانش جغرافیای نهادینه شد از عناصر مدرنیته محسوب می‌شود. به‌گفته‌ای دیگر، از اواخر قرن پانزده و اوایل قرن شانزدهم به بعد که اروپاییان برای نخستین بار با بقیه‌ی مناطق جهان روبه‌رو شدند، برای توسعه‌ی سرزمینی و قدرت امپراطوری خود به شکلی از دانش/ قدرت جغرافیایی نیازمند بودند که هم

1. Discipline

۲. پروبلماتیک (Problematic) وحدت خاص یک فرم‌اسیون نظری است. به گفته‌ی دیگر، مجموعه پرسش‌هایی است که حاکم و ناظر بر پاسخ‌های داده شده است. آلتوسر این مفهوم را برای بررسی گسست‌های شناخت‌شناسانه در نظریه مارکسیسم به کار برد (بشپریه، ۱۳۸۴، ۲۹۷).

3. The real

خطمشی پراکتیس و هم مشروعیت بخش آن باشد. از این به بعد جغرافیا نه تنها یک تحقیق صرف درباره‌ی روابط انسان و محیط و یا دانش اطلاعات مکانی، بلکه مانیفست قدرت محسوب می‌شود.

چهارم: ژئوپلیتیک، شکل دولتی شده‌ی دانش جغرافیا است. به گفته‌ی دیگر، ژئوپلیتیک بر یکسری مفاهیمی از علایق خاص دولت و حاکمیت سوار است و از عناصر کرداری - گفتمانی مفهوم دولت انگاشته می‌شود. ژئوپلیتیک دولتی، پراکتیس دولت در حوزه‌ی سیاست خارجی و مهندسی اجتماعی در حوزه‌ی سیاست داخلی بوده است. خشونت^۱ از ویژگی‌های اصلی پراکتیس و مانیفست ژئوپلیتیک دولتی است. دولت‌ها برای یک‌دست کردن حاکمیت خود در حوزه‌ی سیاست داخلی و تحصیل منافع خود در حوزه‌ی سیاست خارجی قبل از هر چیز از ابزارهای خشن استفاده کرده‌اند.

پنجم: اگر ایدئولوژی را "ایده‌های سیاسی در عمل"^۲ بدانیم، گفتمان ژئوپلیتیکی، همواره ماهیتی ایدئولوژیکی داشته است. به گفته‌ی دیگر، زمان پیدایش ژئوپلیتیک و یا گفتمان ژئوپلیتیکی هنگامی بوده که فضای سیاست جهانی بر اساس تقابل‌های دوتایی بر پایه‌ی مفاهیمی چون جهان ما / جهان آنها، مکان ما / مکان آنها به مناطق و فضاهای دوگانه تقسیم‌بندی شده است. این تقسیم‌بندی بر اساس یکسری انگاره‌های ایدئولوژیکی و نه علمی بوده که جهان، فضا، مکان و حتی جهان‌بینی ما را در تقابل با آنها در ذهنیت و سوژکتیویته سیاسی بازنمایی کرده است. بنابراین، ژئوپلیتیک را می‌توان نوعی ذهنیت جانب‌دار و جهان‌بینی خاص نامید.

ششم: ژئوپلیتیک دانشی انضمامی^۳ است. به گفته‌ی دیگر، دانشی غرب‌محور، مردانه و دولتی است. نظریه‌پردازان ژئوپلیتیکی اندیشه‌های خود را در بسترهای سیاسی ویژه مطرح کرده‌اند. متن ژئوپلیتیکی متنی غیرجانب‌دار و خنثی نیست، حقیقت ژئوپلیتیکی وجود ندارد، بلکه ما با تفاسیر مختلف سروکار داریم.

ژئوپلیتیک و گفتمان

بر اساس رهیافت تفسیری و رویکرد پست‌مدرنیستی، ژئوپلیتیک دربردارنده‌ی معنای خاص و مشخصی نیست که بی‌درنگ به ذهن خواننده‌ی متن آن خطور کند. به گفته‌ی دیگر، ژئوپلیتیک نمی‌تواند معنای پایدار و جاودانه یا پراکتیسی مشخص و مطلق با روش‌شناسی اثباتی داشته باشد، ژئوپلیتیک را باید شکلی از گفتمان^۴ دانست. معنای ژئوپلیتیک را می‌توان به موقعیت‌های ویژه‌ی زبانی و حتی کرداری نسبت داد. واژه‌ها، مفاهیم، نقشه‌ها و معانی ژئوپلیتیک در هر دوره‌ای از نظم ژئوپلیتیکی یا در هر روایتی از متن آن، معنای متفاوت دارد. شاید دلیل کاربرد این واژه از سوی گروه وسیعی از پژوهشگران، روزنامه‌نگاران، سیاستمداران، استراتژیست‌ها و حتی محاوره‌های غیرحرفه‌ای و غیرتخصصی به خاصیت گفتمانی دانش ژئوپلیتیک برگردد.

1. Violence

2. Political ideas in action

3. Situated Knowledge

۴. گفتمان یا Discourse تنها مجموعه‌ای از نشانه‌ها یا قطعه‌ای از متن نیست، بلکه رویه‌هایی است که به‌گونه‌ای سیستماتیک، موضوعات یا

ایزدهایی را شکل می‌دهد که درباره‌شان سخن می‌گویند. برای مطالعه بیشتر رجوع شود به: سارا میلز، گفتمان، ترجمه فتاح محمدی، نشر

هزاره سوم، چاپ دوم، ۱۳۸۸.

معنای ژئوپلیتیک به این موقعیت‌های زبانی - کرداری برمی‌گردد که این واژه را چه کسی و در چه موقعیتی به کار می‌برد، حتی موقعیت‌های سیاسی - اقتصادی و بسترهای فکری - قومی گوینده و خواننده، یک عبارت یا یک متن ژئوپلیتیکی مهم است. فرآورده‌ها و فرم‌اسیون‌های ژئوپلیتیک، گفتمانی و بحث‌انگیز است. ژئوپلیتیک یک متن و تیکست^۱ و روایتی از واقعیتی است که ذهن شناسنده‌ی آن بر اساس یکسری مفاهیم ذهنی - ایدئولوژیکی، به رشته‌ی تحریر درمی‌آورد و یا آن را به زبان می‌آورد. از دیدگاه تفسیری آنچه اهمیت دارد این است که متن نمی‌تواند غیرجانبدار باشد. متن، خود یک فرآورده ایدئولوژیکی است. به تعبیر فوکو هیچ متنی از لحاظ ایدئولوژیکی غیرجانبدار و بی‌تعصب نیست. متن ژئوپلیتیکی خود، تولیدی اجتماعی است. به گفته‌ی دیگر، وابسته به سنت فکری خاص و یا معرفت و اپیستمه‌ای^۲ ویژه است تا این که مستقیماً ناشی از تراوش فکری مؤلف باشد. این متن حتی برای خواننده‌اش تحت حاکمیت گفتمان است. حتی با پذیرش مرگ مؤلف که فوکو و دریدا مطرح کرده‌اند، متن از حاکمیت گفتمان رهایی نمی‌یابد؛ زیرا خود خواننده نیز تحت تأثیر یک سنت فکری خاص و گفتمان و معرفتی ویژه در تاریخی مشخص است.

ژئوپلیتیک و ایدئولوژی

اگر این فرض را پذیرفت که ژئوپلیتیک بیشتر از آن که یک رشته‌ی دانشگاهی و نوعی دیسپلین در حوزه‌ی سیاست باشد، شکلی از گفتمان است؛ این پرسش به ذهن می‌رسد که آیا گفتمان ژئوپلیتیکی را می‌توان نوعی ایدئولوژی نامید؟ همه‌ی نظریه‌پردازان انتقادی با این دشواری حادّ نظری روبه‌رو بوده‌اند که آیا برای صورت‌بندی نظریه‌های خود باید به آثاری متکی باشند که درباره‌ی مفهوم ایدئولوژی شکل یافته‌اند، یا به آثاری که از مفهوم گفتمان نشأت گرفته‌اند؟ نویسندگان پساساختارگرا و پست‌مدرن که رویکرد تفسیری را دنبال می‌کنند ترجیح می‌دهند بیشتر از واژه‌ی گفتمان استفاده کنند. این رویکرد بیشتر از دشواری‌های تعریف ایدئولوژی برآمده است. بخش عمده‌ای از آثار فوکو درباره‌ی گفتمان، مناظره و گفت‌وگو با واژه‌ی ایدئولوژی بوده است. خود فوکو در این باره می‌گوید: "من در استفاده از مفهوم ایدئولوژی مشکل دارم، به سه دلیل: نخست این که چه بخواهیم چه نخواهیم، ایدئولوژی در تقابل واقعی با چیزی چون حقیقت است. دومین دشواری این است که به باور من ایدئولوژی اساساً به چیزی در حد یک سوژه برمی‌گردد. سوم، ایدئولوژی در برابر چیزی که قرار است نقش زیرساخت یا تعیین‌کننده‌ی اقتصادی یا مادی را برای آن داشته باشد، در مرتبه‌ی دوم قرار می‌گیرد" (میلز، ۱۳۸۸، ۴۵).

درواقع فوکو از مفهوم ایدئولوژی به‌عنوان آگاهی کاذب^۳ انتقاد می‌کند. او کوشید مفهوم دکارتی سوژه را کنار بگذارد؛

۱. متن یا Text تنها نوشته و یا فرآورده‌ی کتبی نیست. از دیدگاه تفسیری، سخنرانی یا هر نوع خطابه و حتی هر نوع ذهنیت و جهان‌بینی یک متن محسوب می‌شود. متن دربردارنده‌ی نوع خاصی از گفتمان است. یکی از کاربردهای تحلیل گفتمان تحلیل متن است.
 ۲. Episteme یا نظام دانایی، کلّ روابطی است که در عصری خاص وحدت‌بخش کردارهای گفتمانی هستند که اشکال معرفت‌شناسانه علم و احتمالاً نظام‌های صورت را پدید می‌آورند. اپیستمه مجموعه روابطی است که در عصری خاص می‌توان میان علوم یافت، به شرط آن که این علوم را در سطح قاعده‌بندی‌های گفتمانی تحلیل کنیم (دریوس، ۱۳۸۵، ۸۳).

همچنین به باور وی بین اقتصاد، ساختارهای اجتماعی و گفتمان‌ها تعامل پیچیده‌ای برقرار است که هیچ کدام دست بالا را ندارد.

تصور ژئوپلیتیک به‌مانند نوعی ایدئولوژی دولت‌محور به‌گونه‌ای که نویسندگان مارکسیست می‌پندارند، نظام‌های دلالتی ژئوپلیتیک را تا حدی تحلیل‌های ساده‌انگارانه زمانی - مکانی بر اساس مفاهیمی چون تناقض طبقاتی یا ساختارهای مرکز - پیرامونی در حوزه‌ی اقتصاد سیاسی بین‌الملل کاهش می‌دهد. ژئوپلیتیک حتی به‌مانند نوعی ایدئولوژی یا بازنمایی خیالی شرایط واقعی یا به‌گفته‌ای دیگر، آگاهی دروغین از شرایط، ویژگی‌ها و ساختار سیاست و اقتصاد سیاسی بین‌الملل در درون محدوده‌هایی شکل می‌گیرد که چارچوب‌های گفتمانی رایج در زمان به آن تحمیل کرده‌اند.

ژئوپلیتیک و قدرت

مفهوم قدرت از مفاهیم اساسی در ژئوپلیتیک است. معمولاً رقابت و تقابل قدرت است که ما صفت ژئوپلیتیک به آن می‌دهیم، حتی شرایط و اندیشه‌های ژئوپلیتیک بر پایه‌ی فرض وجود رویارویی میان قدرت‌ها با آثار کم‌وبیش عمیق است (ایولاکوست، ۱۳۷۸، ۲۳۳). بر اساس رویکرد تفسیری در ارتباط با مفهوم قدرت، آنچه چالش‌برانگیز است منشأ قدرت است. بیشتر نظریه‌های سیاسی سرچشمه‌ی قدرت را در ساختار و ایدئولوژی دستگاه دولت جست‌وجو می‌کنند و قدرت را توانایی تحمیل اراده به‌رغم مقاومت دیگران می‌دانند (عالم، ۱۳۸۲، ۸۸-۱۰۰).

قدرت یک عنصر کلیدی در بحث‌های مربوط به گفتمان است. فوکو تأثیر بسزایی در بازاندیشی در باب مفهوم قدرت داشته است. از دیدگاه فوکو قدرت نوعی دارایی نیست و تنها مناسبات اقتصادی نیستند که مناسبات قدرت را تعیین می‌کنند، بلکه قدرت، سرشتی متناقض دارد، یکپارچه نیست و به‌گونه‌ای نامتقارن در سرتاسر روابط اجتماعی پخش شده است. قدرت در کنار محدود کردن رفتارها، شکل‌های ممکن رفتار را تولید می‌کند. فوکو بر درون پیوستگی قدرت با دانش تأکید دارد تا جایی که از دیدگاه او همه‌ی دانشی که ما داریم نتیجه و پی‌آمد جنگ‌های قدرت است. درواقع فوکو به‌جای نظریه‌پردازی درباره‌ی مفهوم قدرت، به تحلیل آن می‌پردازد. روابط قدرت نابرابر و متحرک‌اند. قدرت کالا، منصب یا غنیمت یا نقشه و تدبیری نیست، بلکه عملکرد تکنولوژی‌های سیاسی در سراسر پیکر جامعه است. از نظر فوکو برای فهم قدرت در فعلیت آن و عملکرد روزمره‌اش باید به سطح کردارهای خرد^۱ یعنی به سطح آن تکنولوژی‌های سیاسی برویم که کردارهای ما در درون آنها شکل می‌گیرند (دریفوس، همان، ۳۱۲). به‌گفته‌ی فوکو قدرت را نباید تنها به فردی مستبد یا طبقه‌ای خاص منسوب کرد، بلکه قدرت از اجتماع عوامل غیرشخصی، از جمله نهادها، هنجارها، مقررات، قوانین و گفتمان‌ها نشأت می‌گیرد. قدرت راهبردی خاص است که در روابط قدرت معنا می‌دهد. به تعبیر فوکو: "آن‌جا که قدرت هست، مقاومت نیز سر برمی‌آورد، زیرا وجود قدرت موکول است به حضور مجموعه‌ای از نقاط" (ضیمران، ۱۳۷۸، ۱۵۶).

برای فهم مفهوم قدرت در ژئوپلیتیک نباید تنها به ساختار حکومت و دولت رجوع کرد و یا قدرت را ناشی از مجموعه‌ای از عوامل ژئوپلیتیک مانند موقعیت جغرافیایی، اداره سرزمین و جمعیت، منابع و یا ساختار نظام بین‌الملل

دانست. همچنین قدرت را نباید تنها به نهادهای سیاسی محدود ساخت، بلکه قدرت مستقیماً نقش مولدی ایفا می‌کند. قدرت چند جهته است؛ یعنی هم از پایین به بالا و هم از بالا به پایین. همچنین نباید جوهر قدرت را سلطه دانست چراکه قدرت، هم بر طبقه‌ی مسلط و هم بر طبقه‌ی زیر سلطه اعمال می‌شود.

ژئوپلیتیک و سرزمین

درواقع در یک منازعه‌ی ژئوپلیتیکی، رقابت و تقابل قدرت بر سر تسخیر یا کنترل سرزمین است. به گفته‌ی دیگر، در هر بحران ژئوپلیتیکی سرزمین، موضوع اصلی مناقشه است. از دیدگاه "ایولاکوست" رجوع به سرزمین با تمام خصوصیات جغرافیایی آن است که ارتباط بین ژئوپلیتیک و جغرافیا را برجسته می‌کند (ایولاکوست، همان، ۱۵).

بر اساس رویکرد تفسیری و رهیافت پست‌مدرنیستی ابژه‌ی سرزمین، نمی‌تواند واقعیتی غیرگفتمانی^۱ پنداشته شود. هرچند گفتمانی و یا غیرگفتمانی بودن ابژه بحث‌برانگیز است، اما گفتمان تنها پدیده‌ای زبانی^۲ نیست. البته باید توجه کرد که این بدین معنی نیست که همه چیز گفتمانی^۳ است. فوکو به این معتقد نیست که همه چیز در چنبره‌ی گفتمان گرفتار است (Gavin Kendal and Gray Wickham, 1998, 80). به‌عنوان مثال فوکو توضیح می‌دهد که بدن^۴ غیرگفتمانی است. ابژه‌ی سرزمین نیز در نگاه اول بر اساس مادیت^۵ غیرگفتمانی به‌نظر می‌رسد؛ اما عملکرد و موجودیت سرزمین در یک خلاء غیرگفتمانی صورت نمی‌گیرد. در تفکر ژئوپلیتیکی ابژه‌ی سرزمین، تولیدی گفتمانی^۶ محسوب می‌شود. تمامیت و موجودیت سرزمین زیر حاکمیت^۷ گفتمان است. نه تنها سرزمین، بلکه سایر ابژه‌های ژئوپلیتیکی بر اساس عینیت و مادیت صرف‌شان غیرگفتمانی هستند، اما موجودیت و عملکرد این ابژه‌ها در زمینه‌ای گفتمانی اتفاق می‌افتد. وقتی ما در مورد سرزمین و یا سایر ابژه‌های ژئوپلیتیکی به‌عنوان بازنمایی‌های جغرافیایی^۸ برای توجیه و یا مشروعیت پراکتیس ژئوپلیتیکی استفاده می‌کنیم؛ بازنمایی، توجیه، مشروعیت و پراکتیس غیرجانبدار نخواهد بود.

مادیت و عینیت صرف سرزمین در گفتمان ژئوپلیتیکی بر اساس مفهوم قلمروخواهی^۹، درواقع تولیدی گفتمانی است. حداقل، همه‌ی نظریه‌های سیاسی روی این توافق دارند که دولت‌ها باید سرزمین داشته باشند. مشخصه‌ی سرزمینی دولت، هم برای شناسایی و هم برای پایداری آن حیاتی است (Glassner, 59). کاربست و پراکتیس قدرت از جانب دولت، مستلزم وجود فضای محصور و مشخص به نام سرزمین است.

بر اساس رویکرد تفسیری و رهیافت پست‌مدرنیستی، سرزمین نمی‌تواند ماهیتی تغییرناپذیر داشته باشد. به گفته‌ای دیگر، دولت نمی‌تواند ماهیت خود را بر فرض تمامیت و موجودیت ثابت سرزمینی پایه‌گذاری کند. این جمله که دولت

1. Non-discursive
2. Linguistic Phenomenon
3. Discursive
4. Body
5. Materiality
6. Discursive production
7. Sovereignty
8. Geographical representation
9. Territoriality

سرزمین است، همچنان که زندگی بر روی زمین نمی‌تواند فرضی برای تمامی زمان‌ها باشد، از نظر هستی‌شناسی^۱ زندگی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی تنها نمی‌تواند محدود به مرزهای سرزمینی یک دولت باشد. نظریه‌های روابط بین‌الملل در چارچوب مفهوم سرزمین و به تعبیر "اگنیو" تله‌ی سرزمینی^۲ گرفتار شده‌اند و این مفهوم را ابدی و جاودانه و غیرزمان‌مند دانسته‌اند، این در حالی است که این مفهوم کاملاً تاریخی است (Agnew and Corbridge, 1995, 100).

ژئوپلیتیک و دولت

به نظر می‌رسد که بیشترین تمرکز گفتمان ژئوپلیتیکی بر ابژه‌ی دولت بوده است. فردریک راتزل^۳ تمامیت جغرافیا را مبتنی بر جغرافیای دولت کرده بود. براساس جغرافیای سیاسی راتزل مکان‌ها، مناطق، چشم‌اندازها و تمامی مفاهیمی که در حوزه‌ی تفکر جغرافیایی قرار دارند، اکنون تحت لوای دولت قرار دارند. دولت بزرگترین موفقیت انسان بر روی زمین و نقطه‌ی اوج تمامی رخدادهاست (Agnew, 2002, 64). همچنین راتزل معتقد بود که معنای سیاسی^۴ در جغرافیای سیاسی تنها محدود به دولت است. دانش جغرافیایی باید در خدمت پروژه‌های سیاسی باشد. اکنون زمان دولت - ملت بود (Ibid, 46).

ریشه‌های فکری جغرافیای سیاسی دولتی "راتزل" را باید در فلسفه‌ی سیاسی "هگل" جست‌وجو کرد. به نظر هگل تمامی تضادها، در پایان، در دولت پروس حل می‌شوند. هگل بر آن بود که سرنوشت آدمیان در آینده قابل پیش‌بینی، زیستن و رشد در درون دولت‌هاست. داشتن دولت و زیستن در آن برای بیشتر انسان‌ها در جوامع پیشرفته ضروری است. انسان‌ها نه تنها اجتماعی، بلکه دولت‌مند و سیاسی هستند. وجود دولت تصادفی نیست، بلکه دولت اوج فرایند تاریخی درازی است که از دوره‌ی یونانیان آغاز شده است (وینسنت، ۱۳۸۳، ۱۸۴). دولت در اندیشه‌ی هگل جزئی از پویش تکاملی روح است و در آگاهی انسانی ریشه دارد. درواقع از دیدگاه هگل، دولت اراده الهی است؛ یعنی این که روح حاضر در روی زمین است که خود را معلوم می‌کند (همان، ۱۸۵).

بعد از راتزل نیز گفتمان دولتی ژئوپلیتیک از سوی سایر متفکران جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک گسترش یافت. درواقع ژئوپلیتیک به پراکتیس دولت و دولت‌مردان تبدیل شد. نظریه‌های مکیندر، ماهان، کیلن، هاوس هوفر و دیگران را درواقع می‌توان مانیفست پراکتیس دولت در عرصه‌ی سیاست جهانی دانست.

بر اساس رویکرد تفسیری و رهیافت پست‌مدرنیستی، ابژه‌ی دولت را نمی‌توان عالی‌ترین سازمان سیاسی فضا یا تنها نقطه‌ی وحدت ذهن و عین و به‌گفته‌ای دیگر، سوژه و ابژه دانست. تکامل فضا تنها در دولت عینیت نمی‌یابد. ساختارهای اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فضایی بسیار پیچیده‌تر از آن هستند که تنها در مفهوم بسیار انتزاعی دولت تجلی یابند. دولت و دولت ملی نمی‌تواند نقطه‌ی حل تضادها و تناقض‌های تاریخی جامعه‌ی انسانی باشد. دولت را باید تنها شکلی از

1. Ontology

2. Territorial Trap

3. Friedrich Ratzel(1844-1904)

4. Political

سازمان سیاسی فضا و تنها روایتی از فراروایت‌های^۱ مدرنیته دانست. حقیقت بسیار پیچیده‌تر و بحث‌انگیزتر از آن است که تنها در دولت تجلی یابد. گفتمان ژئوپلیتیکی نیز تنها نمی‌تواند بر ابژه‌ی دولت تمرکز کند. دولت‌زدایی از گفتمان ژئوپلیتیکی به معنی نفی موضوعیت دولت در دانش ژئوپلیتیک نیست؛ بلکه بدین معنی است که ژئوپلیتیک نمی‌تواند تنها بر دولت تمرکز کند و یا تنها پراکتیس دولت و دولت‌مردان باشد.

ژئوپلیتیک و حاکمیت

یکی از عناصر بنیادین دولت، حاکمیت است. در واقع همین عنصر، دولت را از انجمن‌های دیگر مشخص می‌کند. در هر دولتی اقتداری وجود دارد که اراده‌ی آن از نظر حقوقی بر همه‌ی افراد و انجمن‌هایی که در داخل گستره‌ی آن قرار دارند الزام‌آور است. دولت به‌مانند یک انجمن حقوقی، باید اختیار اصلاح نهایی همه‌ی موضوع‌های حقوقی را که در حوزه‌ی آن قرار دارد داشته باشد (عالم، ۱۳۸۲، ۲۴۳).

در گفتمان جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک تصوّر دولت بدون حاکمیت محال است. فرق بین دولت و سایر سازمان‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی این است که باید اراده‌ی آن بر همه‌ی انجمن‌ها و نهادهای جامعه برتری و سلطه داشته باشد. قوانینی که دولت وضع می‌کند و یا تصمیم‌هایی که اتخاذ می‌شود، آخرین سخن در هر موضوعی در چارچوب سرزمین خود است. تصمیم‌های دولت در حوزه‌ی سرزمینی خودش، هیچ‌گونه محدودیتی ندارد و از قدرت به‌شیوه‌ی ابزاری استفاده می‌کند. حاکمیت قبل از هر چیز با روابط داخلی دولت و ساکنان قلمروی خود سروکار دارد. حاکمیت، ویژگی عالی قدرت است. حاکمیت، هیچ قدرت بالاتری را نمی‌پذیرد. حاکمیت، اعمال قدرت نهایی توسط دولت است.

حاکمیت، مفهومی است که بر فهم زندگی ملی و بین‌المللی انسان مدرن چیره شده است. حاکمیت از نظر تاریخی، از نتایج تکامل دولت مدرن است. حاکمیت، دربردارنده و بازگوکننده‌ی رابطه‌ی دولت و شهروندان و بین قدرت سیاسی و جامعه است. همچنان که هینسلی^۲ می‌گوید، حاکمیت "فاکت"^۳ نیست، بلکه مفهوم و یا ادعایی است درباره‌ی این که قدرت سیاسی چگونه عمل می‌کند و چگونه باید باشد. حاکمیت همراه واژگان منافع، استقلال و امنیت ملی است؛ همچنین دربردارنده‌ی ظرفیت دولت برای تحمیل اراده‌ی خود بر شهروندان یا سایر دولت‌هاست (Camilleri and Falk, 1992; 11).

هنوز حاکمیت تنها یک ایده نیست. حاکمیت شیوه‌ی سخن گفتن از دنیا و عمل کردن در آن است. حاکمیت (مفهوم) مرکزی زبان سیاست و سیاست‌زبان است. بخشی از گفتمان کلی‌تر قدرت است که کارکرد آن نه‌تنها توصیف

۱. Meta-narrative یا فراروایت یک ایده‌ی انتزاعی است که تبیین جامعی از تجربه یا دانش تاریخی ارائه می‌دهد. Meta به معنی فرا و درباره یا about است. Narrative نیز یک داستان است. فراروایت داستانی درباره‌ی یک داستان است. از نظر لیوتار روایت‌ها به‌وسیله‌ی ساخت‌های قدرت، ساخته و تقویت می‌شوند؛ بنابراین نمی‌توانند قابل اعتماد باشند. لیوتار پست‌مدرنیسم را نفی فراروایت‌ها می‌داند. برای مطالعه بیشتر رجوع شود به: لیوتار، ژان فرانسوا، وضعیت پست‌مدرن، ترجمه‌ی حسینعلی نودری، گام نو، ۱۳۸۰.

2. Hinsley

3. Fact

ترتیبات^۱ سیاسی و اقتصادی، بلکه توجیه آنها به عنوان جزئی از نظم طبیعی ایشیا است. کارکرد تاریخی حاکمیت این بوده که سرچشمه‌ی بنیادین حقیقت و معنی برای تشخیص نظم از بی‌نظمی، امنیت از خطر و هویت از تفاوت باشد (Ibid). حاکمیت هم به عنوان ایده و هم نهاد^۲ در قلب دوره‌ی مدرن قرار گرفته؛ بنابراین تجربه‌ی غربی (در عرصه‌ی زمان و فضا) است. حاکمیت، انتگرال ساخت تفکر غربی با تأکید بر دلبخشی و قطب‌بندی^۳ و همچنین انتگرال گفتمان ژئوپلیتیکی است که در آن سرزمین باید حصاربندی و به شیوه‌ی انحصاری کنترل شود (Ibid). با این همه، مفهوم حاکمیت نمی‌تواند آخرین واژه در گفتمان ژئوپلیتیکی باشد. حضور مقاومت ضد ژئوپلیتیکی مفهوم حاکمیت را هم در حوزه‌ی نظری و هم در میدان عمل با چالش‌های بزرگ و پرسش‌های بنیادین روبه‌رو ساخته است. این مسئله که حاکمیت تضمین‌کننده‌ی منافع تمام افراد یک ملت و تأمین‌کننده‌ی امنیت تک‌تک افراد است، بسیار مشکوک است. در واقع، آنچه تعیین‌کننده‌ی منافع، هویت و امنیت ملی است، گفتمان سیاسی ساخته‌شده از سوی طبقات حاکم جامعه است. در حوزه‌ی داخلی، کارکرد حاکمیت همانند کارکرد ایدئولوژی است. حاکمیت نهادی و قانونی، تمامی لایه‌های اجتماعی را پوشش نداده است. حضور حوزه‌ها و نقاط مقاومت و جنبش‌های اجتماعی آشکارکننده‌ی کارکرد ایدئولوژیک و جانب‌دارانه حاکمیت است. خطوط قرمز حاکمیت و ممنوعیت عبور از آن، توسط طبقات مسلط جامعه تعیین می‌شود.

ژئوپلیتیک و امنیت

در حوزه‌ی پراکتیس، اجرای سیاست‌ها و اقدامات دولت‌ها قبل از هر چیز به مفهوم امنیت توسل جسته‌اند. به گفته‌ی دیگر، توسل به امنیت، توجیه‌گر مناسبی برای سیاست‌ها و اقدامات دولت‌ها بوده است. در رویکرد دولت‌ها، امنیت به معنی رهایی از تهدید (چه داخلی و چه خارجی) است. در واقع، امنیت برای دولت در نبود مسئله‌ی دیگری به نام "تهدید" درک می‌شود. امنیت، به قدرت دولت‌ها برای حفظ هویت مستقل و تمامیت عملی آن مربوط می‌شود. امنیت از نگاه دولت، موضوعی عینی است و واقعیت خارجی دارد. در گفتمان ژئوپلیتیکی، مرجع نهایی امنیت، دولت‌ها هستند نه افراد؛ به گفته‌ی دیگر، افراد نمی‌توانند به عنوان مرجع امنیت شناخته شوند.

دولت‌محوری در مرجع امنیت گفتمان حاکم در نظریه‌های سیاسی و تئوری‌های دولت - ملت بوده است. مهم‌ترین مکتب این گفتمان "مکتب کپنهاگ"^۴ است. این مکتب رهیافتی است که تنها بر پایه‌ی مطالعات امنیتی است و جزء نخستین رهیافت‌هایی است که در راستای پایه‌گذاری جایگاهی مستقل برای مطالعات امنیتی، تلاش کرده است (خانی، ۱۳۸۳، ۱۳۲).

در این مکتب، فرد نمی‌تواند مرجع امنیت ملی باشد. بوزان^۵ از مشهورترین نظریه‌پردازان این مکتب برای نپذیرفتن

1. Arrangements
2. Institution
3. Dichotomies and polarities
4. Copenhagen School
5. Barry Buzan

فرد به‌عنوان مرجع امنیّت ملی، مجموعه‌ای از دلایل زیر را فهرست می‌کند (همان، ۱۳۸):

- ۱) امنیّت افراد به‌سادگی تعریف کردنی نیست؛ عواملی مانند حیات، ثروت، موقعیّت اجتماعی، سلامتی و آزادی به‌مانند شاخصه‌های امنیّت فردی بسیار پیچیده هستند؛ زیرا بیشتر جنبه‌های آن متناقض است.
 - ۲) وزن و معیار قابل قبولی برای ارزیابی امنیّت در سطح فردی وجود ندارد؛ زیرا مجموعه‌ای بزرگ، متنوع و متناقض از تهدیدها، خطرها و تردیدها بر سرنوشت انسان‌ها سایه افکنده است.
 - ۳) بیشتر تهدیدهایی که متوجّه افراد است، از این حقیقت است برآمده است که افراد در محیط انسانی به‌سر می‌برند و این محیط، انواع فشارهای ناگزیر اجتماعی، اقتصادی و سیاسی را ایجاد می‌کند.
- مکتب کپنهاگ با ردّ فردمحوری در مرجع امنیّت، تمرکز خود را بر روی دولت، به‌عنوان محور امنیّت قرار می‌دهد و بر این باور است که تا کنون، در نظام بین‌الملل دولت‌ها قوی‌ترین بازیگران بوده و هم‌اکنون، به‌صورت مهم‌ترین معیار جهانی مشروعیّت سیاسی درآمده‌اند. هم‌اکنون، دولت‌ها برای اقتدار سیاسی و درخواست وفاداری سیاسی، حالتی مسلّط و غالب داشته و بر ابزارهای زور مسلّط هستند. در این چارچوب از نظر مکتب کپنهاگ، به سه دلیل اساسی دولت به‌عنوان مرجع امنیّت است؛ این دولت است که باید بر مسائل بین‌المللی، دولتی و نیمه‌دولتی پیروز شود، دوم آن که، دولت‌ها نخستین عامل در کاهش عدم امنیّت هستند و دلیل آخر این که، دولت بازیگر غالب در نظام بین‌الملل است.
- در رویکرد ضد ژئوپلیتیکی رهیافت‌های امنیّتی ساختن^۱ از سوی دولت، مورد انتقاد قرار می‌گیرد. دولت‌ها همواره بر بُعد نظامی امنیّت تأکید بیشتری داشته‌اند. تمرکز بر بُعد نظامی امنیّت، تأثیر عمیقی بر نظامی‌محور شدن مطالعات امنیّتی گذاشته و مطالعات امنیّتی بیشتر به مطالعه‌ی جنگ و آن هم در حوزه‌ی مطالعات استراتژیک تبدیل شده است. در رویکرد ضد ژئوپلیتیکی تمرکز بر امنیّت نظامی، تصویر بسیار نادرست از واقعیّت ارائه می‌دهد که نتیجه‌ی آن کاهش امنیّت در سطح کلان است. در مقیاس جهانی تمرکز بر امنیّت نظامی موجب افزایش ناامنی جهانی می‌شود.
- در رویکرد ضد ژئوپلیتیکی بر جنبه‌های اقتصادی، تکنولوژیک و زیست‌محیطی تأکید می‌شود. مرجع امنیّت دولت‌ها نیستند، بلکه کنشگران "ژئوپلیتیک از پایین" مانند طرفداران محیط زیست، مردمان بومی، طبقه‌های به‌حاشیه رانده‌شده‌ی اجتماعی و اقتصادی و طرفداران حقوق بشر، سازمان‌های غیردولتی، سازمان‌های بدون مرز مانند انجمن پزشکان و خبرنگاران بدون مرز و مدافعان حقوق بشر، اقلیّت‌های مذهبی و قومی و زنان است. در این رویکرد مفهوم امنیّت، پیرو ذهن و افکار افراد و تحت تأثیر گفتمان است.
- امنیّت اقدامی گفتاری^۲ و عملی گفتمانی^۳ است. هدف اصلی در رویکرد ضد ژئوپلیتیکی، رهایی از اقدام امنیّتی و مرجعیت دولت است. رهایی به‌معنای آنارشسیسم و خشونت کنترل‌نشده نیست؛ منظور از رهایی، گذار از مفهوم نظامی و دولت‌محور امنیّت، به سایر لایه‌های اجتماعی، اقتصادی، هویتی و زیست‌محیطی است.

1. Securitization

2. Speech Act

3. Discursive Act

ژئوپلیتیک و هویت

هویت به عنوان پدیده‌ای سیاسی و اجتماعی، نوزاد عصر جدید و به‌مانند مفهومی علمی، از ساخته‌های تازه علوم اجتماعی است. یکی از پراکتیس‌های عمده ژئوپلیتیک در عرصه فضا، خلق مفهوم هویت و کاربست خشونت‌آمیز آن بوده است. کارکرد ژئوپلیتیکی هویت براساس فرض وجود "من" در برابر یک "دگر" مقابل بوده است. هویت برساخته‌ی ژئوپلیتیک در چهره‌ی نوین آن، ارتباطی سخت با تولد سوژه دارد. ظهور و کشف سوژه یکی از عناصر بنیادین عصر مدرن است. پندار ژئوپلیتیکی در ادوار متفاوت و تحت حاکمیت اپیستم‌های ویژه، نه تنها ادعای پاسخ‌گویی به کیستی و چیستی "من" داشته، بلکه خالق هویت ویژه برای "من" نیز بوده است.

خلق ژئوپلیتیکی "من" در عرصه‌ی فضا بر پایه‌ی پراکتیس‌های خشونت‌آمیز بوده است. این "من" بدون وجود یا فرض وجود "غیر من" معنی و مفهوم نمی‌یابد. پرسش بنیادین هویت ژئوپلیتیکی "ما که و کجا هستیم؟" است. این پرسش نشان و خبر از وجود یک "دگر" دیگری می‌دهد که دشمن پنداشته شده و هستی و چیستی ما را زیر سؤال برده است. هویت ژئوپلیتیکی چیزی جز آنچه بدان هر آدمی خویش را از دیگری باز می‌شناسد و "کیستی" و "چیستی" خود را در پرتو آن تعریف می‌کند، نیست.

بی‌تردید، شناخت از خود و دیگری جز در پرتو یک فرایند "معناسازی" ممکن نمی‌شود. به تعبیر "مانوئل کاستلز"، هویت "فرایند ساخته‌شدن معنا بر پایه‌ی یک ویژگی فرهنگی یا یک دسته ویژگی‌های فرهنگی که بر دیگر منابع معنا برتری دارند" است. به نظر وی، همان‌گونه که نقش‌ها، کارویژه‌ها را سامان می‌دهند، هویت‌ها هم معنا را سازمان می‌دهند (تاجیک، ۱۳۸۴، ۳۰).

در عرصه‌ی ژئوپلیتیک، هویت‌سازی هم در عرصه‌ی داخلی خشونت‌آمیز بوده و هم در عرصه‌ی خارجی. در عرصه‌ی داخلی هویت‌سازی ملی دربرگیرنده‌ی تمام هویت‌های طبقه‌های مختلف اجتماعی، اقتصادی، قومی و مذهبی نبوده است. ساخت هویت، تنها بر اساس انگاره‌های ذهنی و منافع طبقاتی طبقه‌ی مسلط و با قدرت بوده است. در گفتمان سیاسی دولت مدرن، هویت‌سازی رویکردی مردانه و جانب‌دارانه بوده و تنها شامل ایده‌ها، آرمان‌ها و منافع عینی و ذهنی خاص است.

در گفتمان سیاسی دولت مدرن، ساخت هویت بر پایه‌ی این فرض بوده که هویت بر اساس ملیت، امری ابدی و منسجم است. در رویکرد ضد ژئوپلیتیکی، همچنان که "استوارت هال، دیوید هلد و تونی مک‌گرو" تأکید می‌کنند، هویت ملی هرگز امری ابدی^۱ نیست، بلکه از طریق نظام‌های بازنمایی فرهنگی ساخته می‌شوند و خود را به‌مانند هویت‌های ابدی، ثابت، ضروری و یک‌دست نمایش می‌دهند. آنها تأکید می‌کنند که هویت ملی هرگز هستی یک‌دست نیست، زیرا بیرون از آمیزه‌ی فرهنگی ساخته می‌شوند. یک‌دست بودن افسانه است، زیرا قبل از هر چیز، بسیاری از دولت - ملت‌های مدرن از فرهنگ‌های دور از هم ساخته شده و تنها از طریق روندهای طولانی خشونت، سرکوب و اشغال، یک‌دست شده‌اند. در این روند ملت فتح شده، آداب و رسوم، فرهنگ و زبان آنها نفی شده و یک هویت یک‌دست بر آنها تحمیل

شده است. به علاوه، قبل از این که وفاداری به هویت ساختگی یک‌دست شده اتفاق بیفتد، خشونت‌های اعمال شده برای ساخت هویت از سوی دولت مدرن فراموش شده است. در نهایت این که ملت‌ها از طبقات اجتماعی مختلف، جنس و گروه‌های متفاوت تشکیل شده‌اند (Hall, Held and McGrew, 1992, 292-297).

در رویکرد ضد ژئوپلیتیکی، هویت ملی ساختگی یک‌دست نفی شده و بر هویت‌های خرد و محلی تأکید می‌شود. در فضای ضد ژئوپلیتیکی، انسان دیگر قادر نیست وجود خود را در محدوده‌های یک هویت معین حفظ کند. ما هر چه بیشتر بر هویت خویش تأکید کنیم، هر چه تعلق خود را به فلان گروه یا ملت با صدای بلندتر جار زنیم، آسیب‌پذیری هویت خویش را بیشتر نشان داده‌ایم، انسان امروز، از آن‌رو دچار بحران هویت است که هویت، دیگر مجموعه‌ای یک‌دست از ارزش‌های ثابت و معین نیست (شایگان، ۱۳۸۰، ۱۳۴).

در دوره‌ی بی‌نظمی ضد ژئوپلیتیک، موجودیت سوژه‌ی متعالی و استعداد بازنمایی آن به شدت به مخاطره افتاده و عده‌ای نیز پا را فراتر گذاشته و خبر از مرگ وی می‌دهند. دوره‌ی بی‌نظم ضد ژئوپلیتیک، عصر هویت‌های کدر^۱ و ناخالص، مرزهای لرزان و بی‌ثبات، تجلیل از تمایزها، تأکید بر آیین‌های صدقی محلی^۲، عصر وانمودها^۳ و فراواقعیت‌ها^۴ است. تمامی نقاط کانونی و گره‌ای ژئوپلیتیکی از جمله اروپا و پندارهای اروپامحور و دولت - ملت‌ها که هویت‌ها گرداگرد آنها شکل گرفته و ثبات و قرار می‌یافتند، همگی خود "دال‌های تهی" بیش نیستند و همواره در معرض تغییر و تصرف هستند. بنابراین ابژه‌های هویت‌ساز نیز دچار بحران شده‌اند.

ژئوپلیتیک و فضا

مفهوم فضا^۵ از بنیادی‌ترین مفاهیم در دانش جغرافیایی است. تمامی پراکتیس و فلسفه‌ی جغرافیا به توسعه‌ی چارچوب مفهومی مدیریت توزیع ابژه‌ها و رخدادها در فضا بستگی دارد (Harvey, 1969, 191). در جغرافیا نیز مانند سایر رشته‌های علمی، مفهوم فضا بر پایه‌ی ژئومتری اقلیدسی بوده است. در واقع، ژئومتری اقلیدسی تنها زبان فضایی مناسب برای حل مسائل جغرافیایی انگاشته شده است. مفهوم جغرافیا به‌عنوان علم فضایی در تاریخ اندیشه‌های جغرافیایی بیش از حد مهم بوده است. حداقل می‌توان تاریخ جغرافیا را از زمانی که فضا مفهوم اساسی سازمان‌دهنده در روش‌شناسی جغرافیایی است، تاریخ مفهوم فضا در جغرافیا دانست (Ibid, 206). برداشت فضایی از مفهوم جغرافیا به‌اندیشه‌های کانت^۶ برمی‌گردد. منظور کانت از فضا، فضای مطلق بود. کانت در سال ۱۷۷۰ دیدگاه ایده‌آلیستی و استعلایی خود را مبنی بر این که فضا یک داستان مفهومی^۷ است، بیان کرد. فضا یک چیز یا یک رخداد نیست. فضا یک نوع چارچوب برای چیزها و رخدادهاست (Ibid, 207). از دیدگاه کانت جغرافیا و تاریخ اساساً با سایر رشته‌ها تفاوت داشت. جغرافیا

1. Blur Identities

2. Truth Regime

3. Simulation

4. Hyperreality

5. Space

6. Immanuel Kant (1724-1804)

7. Conceptual fiction

مطالعه‌ی تمامی پدیده‌هایی که بر اساس بُعد فضا و تاریخ مطالعه‌ی تمامی پدیده‌هایی که بر اساس بُعد زمان نظم گرفته‌اند را پایه‌گذاری کرد. هر دوی تاریخ و جغرافیا کل شرایط ادراکات ما را تکمیل می‌کنند (Ibid, 208). برداشت کانتی از مفهوم فضا بعدها توسط هارتشورن و هتتر در جغرافیا گسترش یافت.

همچنان که دیوید هاروی در سال ۱۹۶۹ استدلال کرد، برداشت کانت از جغرافیا نمی‌تواند قابل دفاع باشد. در واقع فضا مفهومی پویا و نسبی است. بر اساس رویکرد تفسیری و رهیافت پست‌مدرنیستی فضای مطلق ژئوپلیتیکی نمی‌تواند موضوعیت داشته باشد. مقوله‌ی درک یک شرایط ژئوپلیتیکی، بر اساس فضای مشخص جغرافیایی یا زمان مشخص تاریخی ناقص و ناکارآمد است. بدون رجوع به مفاهیم فضایی که در زبان و گفتمان و بُعد فرهنگی - سیاسی فضا گسترش یافته‌اند، یک فضای ژئوپلیتیکی قابل درک نخواهد بود. در واقع، فضا بیشتر از این که مفهومی ژئومتریک و مطلق باشد، مقوله‌ای گفتمانی است.

ژئوپلیتیک چیست؟ ضدیت با روش

از زمان دکارت به بعد، از عمده‌ترین مشغله‌های فلسفی غرب، یافتن بنیان‌هایی برای معرفت بود که این امر با غلبه پوزیتیویسم بر عرصه‌ی علم سایه‌ی خود را بر هرمنوتیک نیز افکنده بود (رهبری، ۱۳۸۵، ۱۰۵). بر اساس تفکر دکارتی مبنای تعریف علم، روش‌شناسی مشخص و معین در روند پژوهش است. بنابراین، علم مجموعه‌ای فشرده از دانش توحید یافته و همچنین کشف متغیرهای مهم در طبیعت، مرتبط ساختن این متغیرها و تبیین این روابط از طریق بیان قانون است. پژوهش علمی نیز مطالعه‌ی نظام‌دار، کنترل شده، تجربی و انتقادی یک یا چند قضیه‌ی فرضی درباره‌ی روابط احتمالی میان پدیده‌های طبیعی تعریف شده است (هومن، ۱۳۷۶، ۱۴).

اگوست کنت (۱۸۵۷-۱۷۹۳) با تأکید بر شیوه‌های علمی و تحقیقی درصدد برآمد که به‌گونه‌ای خود را از معرکه مجادله‌های فلسفی کنار بکشد و بحث از امور ماورای حس را فراموش کند (توکلی، ۱۳۷۶، ۵۸). اگوست کنت با گسترش روش‌های تجربی و حسی در علوم اجتماعی معتقد بود که پدیده‌های تجربی و اجتماعی از قوانین مشابهی تبعیت می‌کنند و تنها تفاوتشان اینست که پدیده‌های اجتماعی از پیچیدگی بیشتری برخوردارند. در واقع، بر اساس پوزیتیویسم یا فلسفه‌ی تحصلی ذهن، برای هر نوع فهمی باید الگوی نوعی توصیف تجربی را که در علوم طبیعی باب است، مرجع خود سازد (دیوید کوزنز هوی، همان، ۱۸).

از نیمه‌ی دوم قرن بیستم به بعد، روش‌های اثباتی در حوزه‌ی علوم انسانی به‌شدت مورد انتقاد قرار گرفتند. اساس این انتقادها بر روش‌های اثباتی منجر به تفکیک جوهر و ماهیت و به‌گفته‌ای دیگر، سوژه و ابژه شده است. آدرنو و هورکهایمر در دیالکتیک روشنگری، خرد ابزاری مدرنیته را به‌شدت نقد کردند و هرگز نپذیرفتند خردابزاری که از روزگار روشنگری به بعد مسلط شده، همان شکل درست خردورزی است. پیش از این نویسندگان، گئورگ لوکاخ در تاریخ و آگاهی طبقاتی (۱۹۲۴) از ایدئولوژی علم انتقاد کرده بود (احمدی، بابک، ۱۳۷۳، ۱۲۹).

درواقع روش و متدولوژی اثباتی بر اساس این پیش‌فرض است که حقیقت جدای از شیوه و طریقت وجود دارد و در پی کشف حقیقت باید به روش توسل جست. گادامر در کتاب "حقیقت و روش" ضمن تأکید بر لزوم کار روشمند در علوم انسانی، این نکته که روش در مورد حقیقت حق انحصاری دارد را انکار کرد. وی معتقد است که روش همه‌ی آن چیزی

نیست که به آن نیاز داریم. وی به جای روش از رویکرد دیالکتیکی دفاع می‌کند. از دید او حقیقت از طریق روش به دست نمی‌آید، بلکه از راه دیالکتیک، خود را نمایان می‌کند. در روش، موضوع مورد پژوهش هدایت، نظارت و دستکاری می‌شود. در حالی که در دیالکتیک، موضوع مورد مواجهه، پرسشی طرح می‌کند که باید بدان پاسخ گفت؛ یعنی فرایند مستمر پرسش و پاسخ. برخلاف موضع مداخله‌گرانه روش، هرمنوتیک دیالکتیکی گشایشی را جست‌وجو می‌کند که هستی شیء از او پرسش می‌کند. بنیاد هرمنوتیک گادامر برخلاف هگل در خودآگاهی نیست، بلکه در هستی، در زبانی بودن هستی انسان و بنابراین در خصلت هستی‌شناختی رخداد زبانی است (رهبری، همان، ۱۰۹-۱۱۰).

گسترش نظریه‌ی هرمنوتیک در ژئوپلیتیک بر این فرض استوار است که پرسش بنیادین و روش زده ژئوپلیتیک چیست؟ نمی‌تواند به آشکارگی حقیقت در بطن و متن ژئوپلیتیک بیانجامد؛ حتی این که آیا ژئوپلیتیک در بردارنده‌ی چه حقیقتی است، خود چالش‌انگیز است.

پرسش بنیادین "ژئوپلیتیک چیست" دغدغه‌ی اصلی بیشتر نویسندگان این حوزه از دانش علوم انسانی بوده است. فراسوی روایت‌های کلان ژئوپلیتیک، کردارهای تاریخی سازمان‌یافته‌ای وجود دارند که به این روایت‌ها معنی می‌بخشند و آنها را در بستری سیاسی و ایدئولوژیک بازنمایی می‌کنند. به جای تأکید بر رهیافت و روش حل مسئله^۱، فهم زبان ژئوپلیتیک می‌تواند به آشکارگی حقیقت ساختگی در متن ژئوپلیتیک بیانجامد. البته باید توجه داشت این فهم نمی‌تواند مطلق و ثابت برای تمام زمان‌ها باشد، به گفته‌ی دیگر، مقوله‌ی تفهّم و تفسیر تاریخی است؛ چراکه حقیقت وجود ندارد، بلکه ما با تفاسیر مختلف سروکار داریم. در رویکرد دیالکتیکی ساخته مورد مواجهه ژئوپلیتیک پرسشی مطرح می‌کند که باید بدان پاسخ گفت. پرسشگر اصلی در فرایند تحقیق ژئوپلیتیک، هستی و یا ابژه ژئوپلیتیک است. پرسش بنیادین "ژئوپلیتیک چیست" نیز در ایران به تبعیت از گفتمان علم‌محوری و روش‌مداری حاکم بر معرفت و شناخت علمی، دغدغه‌ی اصلی بوده است. نویسندگان و اساتید ژئوپلیتیک در ایران، بحث مفصلی به تعریف ژئوپلیتیک در آثار و تحقیقات خود اختصاص داده‌اند. هرچند گاهی رویکردهای انتقادی در آثار نویسندگان ایرانی دیده می‌شود، اما این آثار بر پایه‌ی توضیح ماهیت ژئوپلیتیک حول محور مفاهیم استعلایی قدرت، جغرافیا و سیاست در ساختار دولت و نظام بین‌الملل بوده است.^۲

نتیجه‌گیری

بر اساس رهیافت تفسیری و رویکرد پست‌مدرنیستی ماهیت ژئوپلیتیک را نمی‌توان بر اساس این پرسش بنیادین که "ژئوپلیتیک چیست" توضیح داد. نفی پرسش بنیادین به معنی نفی ژئوپلیتیک نیست، بلکه نوعی گریز از چنبره‌ی اثباتی تحقیق و ضرورت‌زدایی از ژئوپلیتیک است. پرسش "چیست" همان‌طور که دریدا می‌گوید، پرسش از چیستی، پرسش

1. Problem solving

۲. از جمله می‌توان به کتاب اصول و مفاهیم ژئوپلیتیک نوشته‌ی دکتر محمدرضا حافظ‌نیا، کتاب جغرافیای سیاسی و سیاست جغرافیایی دکتر پیروز مجتهدزاده اشاره کرد. به نظر می‌رسد که دکتر حافظ‌نیا رویکرد انتقادی دنبال کرده است، اما در نهایت، تعریف ژئوپلیتیک بر اساس مفاهیم استعلایی قدرت، سیاست و جغرافیا است که دارای خصلتی ذاتی هستند. در کتاب دکتر مجتهدزاده نیز شاکله‌ی اصلی کتاب شامل مفاهیم ابژه‌محوری مانند سرزمین، مرز، ناسیونالیسم، حکومت و غیره است.

سازمان‌دهنده^۱ فلسفه‌ی غرب است. دست‌یابی به معنی ژئوپلیتیک از راه تبیین نیست، بلکه از راه تفهّم و تفسیر متن ژئوپلیتیکی است. با توجّه به موارد گفته شده، می‌توان به‌طور خلاصه نتیجه‌ی مقاله‌ی پیش رو را چنین بیان کرد:

(۱) ژئوپلیتیک همواره بر یکسری مفاهیم استعلائی، دولت‌محور، جانب‌دار و مردسالار تمرکز داشته است که با توجّه به تحولات معرفت‌شناختی در حوزه‌ی علوم انسانی - که از نیمه‌ی دوم قرن بیستم اتفاق افتاده است - این تمرکز نمی‌تواند حوزه‌ی معرفتی و کارکرد گفتمانی ژئوپلیتیک را پوشش دهد.

(۲) برای کشف یک حقیقت ژئوپلیتیکی تنها نمی‌توان به روش توسل جست، حتّی این که چه حقیقتی در دانش ژئوپلیتیک نهفته است، بسیار سؤال‌برانگیز است. روش در مورد حقیقت به‌گفته‌ی گادامر حق انحصاری ندارد. رهیافت حل مسئله بر پایه‌ی روش، همه‌ی آن چیزی نیست که ما به آن نیاز داریم.

(۳) به نظر می‌رسد که به‌جای روش باید بر دیالکتیک تأکید کرد. در دیالکتیک موضوع مورد مواجهه، پرسشی مطرح می‌کند که باید به آن پاسخ گفت. این پاسخ نیز خود محدود به زمان و مکان است و نمی‌تواند برای همه زمان‌ها و مکان‌ها کاربرد داشته باشد.

(۴) ژئوپلیتیک بر داده‌های از پیش تعیین شده جغرافیایی متکی نیست، بلکه نوعی گفتمان و شکلی از دانش - قدرت است. به‌گفته‌ی دیگر، ابژه‌ها و عوامل ژئوپلیتیکی در بیرون از اندیشه‌ی ما وجود ندارند. ابژه‌ها و عوامل غیرگفتمانی نیستند، نحوه‌ی تفسیر ما از این ابژه‌ها وابسته به ساختارهای گفتمانی است.

(۵) ژئوپلیتیک دربردارنده‌ی معنی خاص و مشخصی نیست که فوری به ذهن خواننده متن خطور کند. درواقع ژئوپلیتیک شکلی از گفتمان است و معنای پایدار و جاودانه و پراکتیسی مشخص و مطلق ندارد.

(۶) قدرت به‌مانند یکی از مفاهیم اصلی در ژئوپلیتیک، تنها محدود به ساختار دولت و نهادهای حکومتی نیست، قدرت سرشتی پخش و متناقض دارد و در سراسر جامعه حضور دارد. در تحلیل مفهوم قدرت تنها نباید به ساختار حکومت و دولت رجوع کرد.

(۷) ابژه‌ی سرزمین هرچند که بر اساس مادیت صرفش غیرگفتمانی است، اما نمی‌تواند واقعیتی غیرگفتمانی پنداشته شود. بازنمایی سرزمین بر اساس مفهوم قلمروخواهی پراکتیسی گفتمانی است. سرزمین نمی‌تواند ماهیتی تغییرناپذیر داشته باشد، از نظر هستی‌شناسی زندگی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی تنها محدود به مرزهای سرزمینی یک دولت نیست.

(۸) این تفکر هگلی که درنهایت تمامی تناقض‌ها در دولت ملّی حل می‌شوند، به‌شدّت مورد تردید است. دولت نمی‌تواند عالی‌ترین و مطلوب‌ترین شکل سازمان سیاسی فضا باشد، به‌گفته‌ی دیگر، تکامل فضا تنها در دولت عینیّت نمی‌یابد، معنای سیاسی نیز در جغرافیای سیاسی آن‌گونه که راتزل معتقد بود تنها محدود به دولت نیست.

(۹) مفهوم حاکمیت نمی‌تواند آخرین واژه در گفتمان ژئوپلیتیکی باشد. حضور مقاومت ضد ژئوپلیتیکی مفهوم حاکمیت را هم در حوزه‌ی نظری و هم در میدان عمل با چالش‌های عمده و پرسش‌های بنیادین روبه‌رو ساخته است. این

مسئله که حاکمیت تضمین‌کننده‌ی منافع تمام افراد یک ملت و تأمین‌کننده‌ی امنیت تک‌تک افراد است، بسیار مشکوک است.

۱۰) مرجع امنیتی، دولت‌ها نیستند، بلکه کنشگران "ژئوپلیتیک از پایین" مانند طرفداران محیط زیست، مردمان بومی، طبقات به حاشیه رانده‌شده‌ی اجتماعی و اقتصادی و طرفداران حقوق بشر، سازمان‌های غیردولتی، سازمان‌های بدون مرز مانند انجمن پزشکان و خبرنگاران بدون مرز و مدافعان حقوق بشر، اقلیت‌های مذهبی و قومی و زنان هستند. در این رویکرد، مفهوم امنیتی پیرو ذهن و افکار افراد و تحت تأثیر گفتمان است.

۱۱) ژئوپلیتیک عرصه‌ی هویت‌های کدر^۱ و ناخالص، مرزهای لرزان و بی‌ثبات، تجلیل از تمایزها، تأکید بر آیین‌های صدقی محلی^۲، عصر وانمودها^۳ و فراواقعیت‌هاست.^۴ تمامی نقاط کانونی و گره‌ای ژئوپلیتیک از جمله اروپا و پنداره‌های اروپامحور و دولت - ملت‌ها که هویت‌ها پیرامون آنها شکل گرفته و ثبات و قرار می‌یافتند، همگی خود "دال‌های تهی" بیش نیستند و همواره در معرض تغییر و تصرف هستند؛ بنابراین ابژه‌های هویت‌ساز نیز دچار بحران شده‌اند.

۱۲) برداشت کانتی از مفهوم فضا در جغرافیا که توسط هنتر و هارتشورن گسترش یافت، در ژئوپلیتیک انتقادی پذیرفتنی نیست. فضا مفهومی پویا و نسبی است. بدون رجوع به مفاهیم فضایی که در زبان و گفتمان گسترش یافته‌اند، درک یک فضای جغرافیایی بسیار ناقص است. فضا مقوله‌ای ژئومتریک و مطلق نیست، بلکه گفتمانی است.

۱۳) تقلیل تعریف ژئوپلیتیک به علم مطالعه، روابط متقابل جغرافیا، قدرت و سیاست و کنش‌های ناشی از ترکیب آنها با یکدیگر^۵ نمی‌تواند کارکرد گفتمانی و کرداری این حوزه از دانش علوم انسانی را توضیح دهد. به‌گفته‌ای دیگر، ژئوپلیتیک به تعبیر اتوا و دالبی بیشتر پدیده‌ای فرهنگی^۶ است. مطالعه‌ی پراکتیس ژئوپلیتیک از نظر سیاسی هرگز نمی‌تواند غیرجانبدار و خنثی^۷ باشد. ژئوپلیتیک دانشی متکثر^۸ است نه منحصر به فرد^۹. به‌جای آن که ما ژئوپلیتیک را آزمونی عینی و غیرجانبدار برای ارزیابی فضای جهانی بدانیم، باید از این فرض شروع کنیم که ژئوپلیتیک خود شکلی از جغرافیا و سیاست است (Dalby and Tuathal, 1998, 2-5). همچنین جغرافیاهای سیاست جهانی از نقطه نظر فرهنگی و سیاسی بر اساس گفتمان‌ها و پراکتیس‌های نمایشی^{۱۰} دولت‌مردان ساخته و تقویت شده است (Arkinson and Dodds, 2000, 9).

1. Blur Identities
2. Truth Regime
3. Simulation
4. Hyper-reality

۵. این تعریف از دکتر حافظ نیا ارائه شده است (حافظ نیا، ۱۳۸۵، ۳۷).

6. Cultural phenomenon
7. Neutral
8. Plurality
9. Singularity
10. Representational practices

منابع

- Abdolahkhani, A., 2004, **Theories on Security (1384)**, Abrar-e- Moaser Publication, Tehran.
- Ahmadi, A., Mohager, M. and Nabavi, M., 2007, **Modern Hermeneutics**, Markaz Publications, Tehran.
- Ahmadi, B., 2006, **Modernity and Critical Thought**, Markaz Publications, Tehran.
- Ahmadi, B., 2007, **Structure and Text Hermeneutics**, Markaz Publications, Tehran.
- Alam, A., 2003, **The Principles of Politics**, Ney Publication, Tehran.
- Bashiriyeh, H., 2005, **History of Political Thoughts in 20th Century**, Ney Publications, Tehran.
- David, C.H., 1992, **Critical Circle**, Translated into Persian by MoradFarhadpour, Gil Publications, Tehran.
- Dreyfus, H., 2005, Michel Foucault, **Beyond Structuralism and Hermeneutics**, Translated into Persian By Hossein Bashiriyeh, Ney Publication, Tehran.
- Ebn-e- Khaldoun, 2009, **Introduction**, Translated into Persian by M. P. Gonabadi, Elmi and Farhangi Publications, Tehran.
- Flint, C., 2006, **Introduction to Geopolitics**, Routledge, London.
- Kendall, G., and Wickham, G., 1999, **Using Foucault's Methods**, Sage Publications, London.
- Gearoid O Tuathail, **Critical Geopolitics**, 1996, University of Minnesota press.
- Gearoid o Tuathail and Agnew J., 1998, **Geopolitics and Discourse**, the Geopolitics Reader, Routledge.
- Glassner, M., 1932, **Political Geography**, Hamilton Printing Company.
- Hafeznia, M.R., 2006, **Principles and Concepts of Geopolitics**, Papoli Publications, Mashhad.
- Hall, S., Held, D. and McGrew, T., 1992, **Modernity and its Futures**, Oxford and Cambridge: The Open University in Association with Polity Press and Blackwell Publisher.
- Harvey, D., 1969, **Explanation in Geography**, Arnold, London.
- Liotard, J. F., 1999, **The Postmodern Condition**, Translated into Persian By H. A. Nozari, Gam-e- Nou Publications, Tehran.
- Agnew, J., 2002, **Making Political Geography**, Hodder Education.
- Agnew, J. and Corbridge S., 1995, **Mastering Space**, Routledge.
- Agnew, J., 1998, **Geopolitics: Re-visioning World Politics**, Routledge.
- Camilleri J. A., and Falk, J., 1992, **The End of Sovereignty**, Published by Edward Elgar Ltd, UK.
- Dodds, K. and Atkinson, D., 2000, **Geopolitical Tradition**, Routledge.
- Lacoste, M.O. and Giblin, B., 1999, **Dictionary of Geopolitics**, Translated into Persian by Ali Farasati, Amen Publications, Tehran.
- Lad is, K. D. K., 1960, **The Origins, and Evolution of Geopolitics**, Journal of Conflict Resolution.
- Foucault, M., 1979, **Discipline and Punish**, New York, Vintage.

Mills, S., 2003, **Discourse**, Translated Into Persian by Fatahi, M., Hezara-e-Sevum Publication, Tehran.

Mojtahedzadeh, P., 2002, **Political Geography and Geopolitics**, Samt Publication, Tehran.

Otuathail, G. and Dalby, S., 1998, **Rethinking Geopolitics**, Routledge.

Andrew, V., 2004, **Theories of the State**, Translated Into Persian by HoseinBashiriyeh, Ney Publication, Tehran.

Zeimaran, M., 2007, **Derrida and the Metaphysics of Presence**, Hermes Publication, Tehran.

Zeimaran, M., 2007, **Power and Knowledge**, Hermes Publications, Tehran.